

نام و نام خانوادگی:
 مقطع و رشته: دهم (ریاضی و تجربی)
 نام پدر:
 شماره داوطلب:
 تعداد صفحه سؤال: ۲ صفحه

جمهوری اسلامی ایران
 اداره ی کل آموزش و پرورش شهر تهران
 اداره ی آموزش و پرورش شهر تهران منطقه ۴ تهران
 دبیرستان غیردولتی دخترانه سرای دانش واحد رسالت
 آزمون پایان ترم نوبت اول سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰

نام درس: نگارش ۱
 نام دبیر: سیده مهسا مهدویان
 تاریخ امتحان: ۱۴۰۰/۱۰/۲۱
 ساعت امتحان: ۱۰:۰۰ صبح / عصر
 مدت امتحان: ۷۰ دقیقه

محل مهر و امضاء مدیر	نمره به عدد:	نمره به حروف:	نمره به عدد:	نمره به حروف:
	نام دبیر:	تاریخ و امضاء:	نام دبیر:	تاریخ و امضاء:
ردیف	سوالات			
۲	بازشناسی			
۰/۵	<p>۱ چرا متن زیر ذهنی است؟ « خدا گفت تو سیاهی. سیاه چونان مرکب که زیبایی را از آن می نویسند و زیباییات را بنویس. اگر تو نباشی، آبی من چیزی کم خواهد داشت.»</p>			
۰/۵	<p>۲ از میان شگردهای نوشتن متن (گزین گفتهها، اگر نویسی و بارش فکری (در هر یک از نمونه های زیر کدام شگرد دیده می شود؟ الف) آیا می توان در کنار رودخانه، توربین آبی گذاشت؟ ب) اگر در مدرسه نظم نباشد، چه مشکلاتی پدید می آید؟</p>			
۰/۵	<p>۳ برای موضوع «آسمان آبی» دو پرسش عینی بنویسید:</p>			
۰/۵	<p>۴ برای گزین گفته ی «از تو حرکت از خدا برکت» دو پرسش بنویسید:</p>			
	ب سازه های نوشتاری			
۱/۵	<p>۵ شعر زیر را بخوانید و درک و دریافت خود را بنویسید: « غنچه با دل گرفته گفت : «زندگی لب ز خنده بستن است گوشه ای درون خود نشستن است» غنچه با دل گرفته گفت: زندگی یعنی نخندیدن و در گوشه ای تنها نشستن. گل به خنده گفت: «زندگی شکفتن است با زبان سبز ، راز گفتن است» گل با خنده گفت زندگی یعنی شکوفایی . راز زندگی همان سرسبزی است . گفت و گوی غنچه و گل از درون باغچه باز هم به گوش می رسد. تو چه فکر می کنی ؟ راستی کدام یک درست گفته اند ؟</p>			

	<p>همچنان گفت و گوی غنچه و گل از درون باغچه شنیده می شود. تو چه فکری در مورد گفت و گوی آنها می کنی؟ به نظرت کدام یک از آنها حرفش درست است؟</p> <p>من که فکر می کنم گل به راز زندگی اشاره کرده است هر چه باشد او گل است گل یکی دو پیرهن بیشتر از غنچه پاره کرده است. »</p>
<p>۱/۵</p>	<p>۶ یکی از مثال های زیر را انتخاب کنید و آن را گسترش دهید:</p> <p>– مرغ همسایه غاز است – گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی</p>
<p>۱</p>	<p>۷ حکایت زیر را بخوانید و به زبان ساده بازنویسی کنید:</p> <p>«روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی.» شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.» آن مرد بازگشت. شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگرفتند و در حقه کردند و سر حقه محکم کردند. دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچه وعده کرده ای، بگویی.» شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: «زینهار، تا سر این حقه باز نکنی.» مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آتش بگرفت که آیا در این حقه، چه سرّ است؟ هر چند صبر کرد نتوانست. سر حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت. مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ، من از تو سر خدای تعالی طلب کردم، تو موشی به من دادی؟» شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حقه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سر خدای را با تو بگوییم، چگونه نگاه خواهی داشت؟!»</p>
<p>۱۴</p>	<p>۸ از میان موضوعات زیر، یکی را به دلخواه انتخاب کنید و انشا بنویسید:</p> <p>الف) توصیفی از بهترین روز زندگیام ب) نامه های به خداوند ج) من اگر باران بودم.....</p>
<p>صفحه ۲ از ۲</p>	